

تئوری زاید، ولی لازم

به انتخاب: زهرا کمشی کمر
کارشناس ارشد مدیریت منابع انسانی، استان گلستان

شاید بارها برای همه ما اتفاق افتاده است که از بودن وسیله یا چیزی در محیط زندگی و یا اتاقلمان خسته شده و تصمیم به سر به نیست کردن آن گرفته‌ایم. گاهی هم شرایطی پیش آمده است که برخلاف میل باطنی‌مان، به اجبار، وجود وسیله‌ای را تحمل می‌کنیم و روزی که آن وسیله بخت برگشته به کارمان می‌آید، زبان به اعتراف می‌کشاییم که «خدا را شکر که مثل بقیه چیزها سر به نیستش نکردیم!» و آنجاست که به اهمیت تئوری زاید و لازم **مارتین لاند** پی می‌بریم.

لاند معتقد است که هر چیز زایدی در تمام موقعیت‌های مکانی و زمانی غیر لازم نیست. ممکن است یک چیز در یک مکان یا زمان زاید باشد ولی در موقعیت مکانی و زمانی دیگر لازم و ضروری محسوب شود. مثلاً برخی وسایل تعبیه شده در هواپیما، در شرایط عادی زایدند ولی در شرایط اضطراری، لازم و ضروری هستند.

این نظریه به نوعی در حمایت از بوروکراسی به اظهار نظر پرداخته و بر آن است که اگر بوروکراسی را متمرکز کنیم، اگر از مراحل انجام کار و هزینه و تعداد نیروی انسانی سازمان کاسته می‌شود و صرفه‌جویی‌هایی صورت می‌گیرد، کیفیت کالا و خدماتی هم که سازمان ارائه می‌دهد کاهش می‌یابد. لاند مخالف محدود و کوچک کردن سازمان‌هاست. او معتقد است که باید در سازمان‌ها به نوع بوروکراسی و افراد توجه کرد. نظریه زاید و لازم آن است که همیشه باید در بوروکراسی یک سیستم اضافی وجود داشته باشد و زمان استفاده از آن، شرایط اضطراری است. نتیجه اینکه به‌رغم استفاده نادرست از واژه بوروکراسی، اگر بوروکراسی با رعایت نقاط مثبت آن اجرا شود، نه تنها آثار منفی ندارد بلکه می‌تواند در جهت افزایش کارایی در سازمان مؤثر واقع شود.

منبع

۱. رضائیان، علی (۱۳۸۹). مبانی مدیریت رفتار سازمانی، سمت.

به‌جای آرزایی به همه‌چیز نگاه می‌کنیم. پس باید عینک را برداریم، اما نمی‌توانیم عینک را برداریم؛ زیرا اگر عینک را برداریم، انگار خودمان را برداشته‌ایم و این، یعنی فنا شدن! بی‌فنا نتوان به کنه معنی اشیا رسید! آدم اگر خودش را بردارد، مثل این است که فانی شده است؛ یعنی در واقع نابود شده است. بنابراین، چه کسی دوست دارد خودش را نابود کند؟ همه دوست دارند که باقی باشند.

پس، از من نخواهید که بگویم چه باید کرد. چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من!

اگر اشتباه می‌گویم به من تذکر دهید. چون حرف‌های من شهودی و غریزی است و شاید خیلی علمی نباشد و خودم را هم به هیچ‌وجه صاحب نظر نمی‌دانم. ممکن است این حرف‌ها اشتباه باشد اما بهتر است که نه تأیید کنید و نه تکذیب، بلکه تجربه کنید.

به هر حال، از این منظر باید بگویم که ما راه را عوضی می‌رویم و اصلاً معکوس می‌رویم. خطر آن که عوضی راه می‌رود، خیلی کمتر از کسی است که راه را عوضی می‌رود! ما در واقع، پشت به راه می‌رویم؛ یعنی گاری را پشت اسب بسته‌ایم و مشتاقانه و فعالانه مسیر را معکوس می‌رویم!

این بی‌خبران در طلبش پشت به راه‌اند

باشد که نشینم نفسی پیش ترا فتم

یعنی چه؟ یعنی آنگاه که داری راه را اشتباه می‌روی، اگر جلوتر بنشینم، می‌افتی تا اینکه به راه خود ادامه دهی.

در این مسیر، هر قدر بیشتر بدویم از مقصد خود دورتر می‌شویم؛ به قول مولوی:

گو بدو چندان که افزون می‌دود

از مراد دل جداتر می‌شود

جاهدوا فینا بگفت آن شهریار

جاهدوا عنا نگفت ای بی‌قرار

«جاهدوا فینا» یعنی چاه را بکن - «جاهدوا عنا» یعنی در چاه آب بریز! اما متأسفانه در آموزش و پرورش ما اغلب «جاهدوا عنا» حاکم بوده است. به همین دلیل است که احتمالاً به هدف‌های خود نمی‌رسیم و بلکه دائماً از آن‌ها دورتر می‌شویم؛ واقعاً جهاد می‌کنیم و میلیاردها سرمایه‌گذاری می‌کنیم اما کارمان «جاهدوا عنا» است.

به تعبیر قرآن باید با راهبرد فطری «جاهدوا فینا» برنامه‌ریزی کنیم؛ یعنی چاه را بکنیم - جاهدوا عنا یعنی در چاه آب بریزیم.

تمام شد و رفت.

به امید خدا یک «ترس‌آگاهی شورمندانه» در دستگاه اندیشگی ما برای ایجاد «تحول بنیادین» در نظام آموزشی و تربیتی به «سبک قرآنی»! اما به قول معروف، تو چه دانی که این تحول بنیادین چیست؟ این «واقع‌های» است بزرگ و «قارعه‌ای» است سترگ، برای ویران کردن «وتاد نادرست» به قصد بنا کردن ساختارهای درست: و چه شگفت‌آور و بیم‌آور فرمود خدای سبحان که: القارعه * ما القارعه * و ما ادراک ما القارعه * یوم یكون الناس كالفرش المبتوث * و تكون الجبال

كلعین المنفوش.